تحلیل نقش شعار حقوق بشر کارتر در تشدید بحران داخلی و تسریع سقوط رژیم پهلوی

فاطمه میرزایی

کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۸/۱۷

تاریخ چاپ: ۱۴۰۴/۱۱/۲

چکیده

این مقاله به تحلیل نقش متناقض و پیچیدهٔ شعار حقوق بشر جیمی کارتر، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در تشدید بحران داخلی و تسریع فروپاشی رژیم محمدرضا شاه پهلوی در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ می‌پردازد. کارتر با محور قرار دادن حقوق بشر در گفتمان سیاست خارجی خود، رژیم شاه را که متحد استراتژیک اما مستبد آمریکا بود، در موقعیتی دشوار قرار داد. فشارهای واشنگتن، شاه را وادار به اجرای اصلاحات نمایشی و ایجاد فضای باز کنترل‌شده‌ای کرد که پیامدهای ناخواسته و انفجاری به دنبال داشت. این فضای نیمه‌باز، مانند اکسیژنی بر آتش خشم انباشتهٔ جامعه عمل کرد و به نیروهای مخالف، به ویژه شبکه‌های مذهبی و روشنفکری، فرصتی تاریخی برای سازماندهی، بسیج و ابراز وجود داد. در همان حال، تداوم حمایت بی‌قید و شرط نظامی، اقتصادی و سیاسی آمریکا از هستهٔ اقتدارگرای رژیم، تناقض ذاتی این سیاست و «ریاکاری» غرب را عریان ساخت. این دوگانگی، بحران مشروعیت رژیم وابسته را عمیق‌تر کرد و گفتمان رادیکال «استکبارستیزی» را تقویت نمود. مهم‌تر از همه، این شرایط شاه را دچار تردید و فلج تصمیم‌گیری کرد و کارایی مکانیسم‌های سنتی کنترل بحران را کاهش داد. بنابراین، استدلال مقاله بر این است که شعار حقوق بشر کارتر، در بافت خاص سیاسی-اجتماعی ایران، نه تنها به اصلاح رژیم نیانجامید، بلکه با فعال‌سازی میدان سیاست، افشای تضادهای آمریکا و تزریق تزلزل به حاکمیت، به عاملی کلیدی در تشدید بحران و تسریع روند انقلاب اسلامی تبدیل شد.

کلیدواژه: انقلاب اسلامی، حقوق بشر، آمریکا، رژیم پهلوی

مقدمه

دوره تاریخی میان سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ خورشیدی را می‌توان یکی از نقاط عطف در روابط پیچیده و پرتنش ایران و ایالات متحده به شمار آورد. در این مقطع، فضای سیاسی ایران دستخوش تحولاتی شگرف شد که نهایتاً در قالب انقلابی بنیادین در بهمن ۱۳۵۷ تبلور یافت. در میان عوامل گوناگونی که در این تحولات نقش داشتند، تغییر در رویکرد سیاست خارجی ایالات متحده با به قدرت رسیدن جیمی کارتر در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) از اهمیتی ویژه برخوردار است. کارتر، در شرایطی به ریاست جمهوری رسید که فضای سیاسی آمریکا هنوز تحت تأثیر پیامدهای جنگ ویتنام و رسوایی واترگیت قرار داشت؛ فضایی که خواهان احیای اخلاقیات و بازتعریف نقش آمریکا در جهان بود. وی با شعار محوری «حقوق بشر» پا به عرصه گذاشت و وعده داد که این اصل را به سنگ بنای تعاملات واشنگتن با دیگر کشورها، از جمله متحدان استراتژیکش، تبدیل کند.

رژیم محمدرضا شاه پهلوی در آن زمان، به ظاهر در اوج قدرت قرار داشت. ایران با درآمدهای کلان نفتی، به یکی از بزرگترین خریداران تسلیحات پیشرفته آمریکایی تبدیل شده بود و نقش «ژاندارم منطقهٔ خلیج فارس» را ایفا می‌کرد. اما در زیر این سطح ظاهری، جامعه ایرانی با مشکلات ساختاری عمیقی دست و پنجه نرم می‌کرد: شکاف فزاینده میان طبقات اجتماعی، سرکوب سیستماتیک هرگونه صدای مخالف توسط ساواک، فقدان آزادی‌های سیاسی اساسی، وابستگی اقتصادی و سیاسی آشکار به غرب و به ویژه آمریکا، و بحران مشروعیتی که رژیم با آن مواجه بود. در چنین بستر حساس و انفجاری، گفتمان جدید حقوق بشری کارتر مانند تیغ دولبه‌ای عمل کرد که هم بر پیکرهٔ رژیم شاه و هم بر رابطهٔ دیرپای دو کشور تأثیراتی ژرف و اغلب پارادوکسیکال بر جای گذاشت.

این مقاله در پی واکاوی دقیق همین تأثیرات پارادوکسیکال است. پرسش محوری آن است که فشارهای ناشی از شعار حقوق بشر کارتر، چگونه با ساختار سیاسی بسته و بحران‌زده رژیم پهلوی تعامل کرد و این تعامل به چه پیامدهایی انجامید. آیا این فشارها توانست رژیم را به سوی اصلاحات واقعی سوق دهد و از وقوع انقلاب جلوگیری کند؟ یا برعکس، با ایجاد فضایی متناقض و دوگانه، ناخواسته به تشدید بحران و تسریع در فروپاشی نظام حاکم کمک کرد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، این پژوهش با اتکا به اسناد تاریخی، خاطرات بازیگران اصلی (همچون مقامات آمریکایی و ایرانی)، و پژوهش‌های معتبر، به تحلیل روندی می‌پردازد که در آن یک سیاست خارجی مبتنی بر آرمان‌های اخلاقی، در تقابل با واقعیت‌های خشن منافع استراتژیک و دینامیک‌های پیچیدهٔ داخلی یک کشور، به نتایجی معکوس و غیرقابل پیش‌بینی منجر شد. درک این برهه، نه تنها برای روشن‌کردن یکی از فصول مهم تاریخ معاصر ایران ضروری است، بلکه درس‌هایی کلیدی برای فهم محدودیت‌ها و تناقض‌های ذاتی سیاست‌گذاری خارجی قدرت‌های بزرگ در مواجهه با متحدان استبدادی به دست می‌دهد.

۳تحلیل نقش شعار حقوق بشر کارتر در تشدید بحران داخلی و تسریع سقوط رژیم پهلوی

بیان مسئله

پیروزی جیمی کارتر در انتخابات نوامبر ۱۹۷۶ (آبان ۱۳۵۵) نقطه عطفی در روابط ایران و آمریکا محسوب می‌شود. گفتمان جدید حقوق بشری دولت دموکرات، مستقیماً با ماهیت اقتدارگرایانه، عملکرد سرکوبگرانهٔ ساواک، و فقدان آزادی‌های سیاسی در دورهٔ پهلوی دوم در تضاد قرار گرفت. مسئله اصلی این پژوهش بررسی این فرضیه است که فشارهای حقوق بشری دولت کارتر نه تنها نتوانست به اصلاحات پایدار در رژیم شاه بینجامد، بلکه با ایجاد فضایی دوگانه و متناقض، بحران مشروعیت نظام را عمیق‌تر کرد و به تشدید اعتراضات مردمی انجامید. سؤالات فرعی این پژوهش عبارتند از: رژیم شاه چه واکنش‌هایی در قبال این فشارها نشان داد؟ این واکنش‌ها چگونه میدان عمل نیروهای مخالف را گسترش داد؟ و چگونه تضاد بین شعار حقوق بشر و تداوم حمایت استراتژیک از شاه، بر درک افکار عمومی ایران از ماهیت رابطه با آمریکا تأثیر گذاشت؟

اهمیت و ضرورت

بررسی تأثیر سیاست حقوق بشر کارتر بر ایران از چند منظر حائز اهمیت است. نخست، این مطالعه به درک بهتر نقش عوامل خارجی در تحولات انقلاب اسلامی کمک می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه تحولات در سیاست بین‌الملل می‌تواند بر پویایی‌های داخلی یک کشور تأثیر بگذارد. دوم، تحلیل این دوره، نمونهٔ بارزی از «پارادوکس مداخله» را نشان می‌دهد: زمانی که فشار خارجی برای اصلاحات، به جای تثبیت، به بی‌ثباتی نظام می‌انجامد. سوم، این پژوهش به فهم ریشه‌های تاریخی بی‌اعتمادی عمیق در روابط ایران و آمریکا یاری می‌رساند؛ بی‌اعتمادی که تا حد زیادی از درک دوگانگی و تناقض در مواضع آمریکا در آستانه انقلاب نشأت گرفته است. از نظر ضرورت، بازخوانی این برهه با اسناد و تحلیل‌های موجود، می‌تواند درس‌های مهمی برای سیاست‌گذاران و پژوهشگران در زمینهٔ تعامل قدرت‌های بزرگ با دولت‌های در حال گذار ارائه دهد.

مبانی نظری

چارچوب نظری این مقاله مبتنی بر دو مفهوم کلیدی است: «سیاست دوگانه» و «ناهمزمانی اصلاحات». نظریه سیاست دوگانه بر این مبناست که قدرت‌های بزرگ در مواجهه با متحدان استراتژیک اما غیردموکراتیک خود، دچار تناقضی ذاتی می‌شوند: از یک سو متعهد به ارزش‌ها و هنجارهای جهانی مانند حقوق بشر هستند و از سوی دیگر مجبور به حفظ منافع حیاتی امنیتی و اقتصادی خود می‌باشند (گازیوروسکی، ۱۳۷۸). این تناقض منجر به اتخاذ خط مشی‌هایی می‌شود که در ظاهر بر بهبود وضعیت حقوق بشر تأکید دارند، اما در عمل تغییری در هسته روابط استراتژیک و حمایت از رژیم ایجاد نمی‌کنند.

نظریه ناهمزمانی اصلاحات نیز اشاره دارد به شرایطی که در آن، فشار برای گشایش سیاسی و انجام اصلاحات از بالا، در زمانی صورت می‌گیرد که جامعه از لحاظ سیاسی بسیج شده و نظام فاقد ظرفیت نهادینه برای جذب مشارکت و مدیریت مطالبات است. در چنین شرایطی، فضای باز محدود نه به آرامش، که به تشدید تنش‌ها و رادیکال‌تر شدن مخالفت‌ها می‌انجامد. این دقیقاً همان وضعیتی بود که رژیم شاه در سال‌های ۵۷-۵۶ با آن مواجه شد (بیل، ۱۳۷۱).

متن اصلی

۱. زمینه‌های تاریخی و ظهور گفتمان حقوق بشر کارتر

روابط ایران و آمریکا در دهۀ ۱۳۵۰ به اوج پارادوکسیکال خود رسیده بود. از یک سو، رژیم شاه به حیاتی‌ترین متحد استراتژیک واشنگتن در خاورمیانه تبدیل شده بود؛ ژاندارمی که نه تنها منافع نفتی غرب را در خلیج فارس حفظ می‌کرد، بلکه سد محکمی در برابر نفوذ کمونیسم شوروی به حساب می‌آمد. حجم قراردادهای تسلیحاتی به ده‌ها میلیارد دلار می‌رسید و حضور هزاران مستشار نظامی و غیرنظامی آمریکایی، ایران را به یکی از نزدیک‌ترین شرکای امنیتی واشنگتن بدل کرده بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۵). اما از سوی دیگر، این اتحاد استراتژیک بر بستری شکننده از یک جامعه ناراضی استوار بود. رژیم پهلوی، علیرغم ادعاهای «تمدن بزرگ»، با بحران مشروعیت عمیقی مواجه بود. سرکوب بی‌امان احزاب سیاسی، سانسور شدید مطبوعات، فعالیت مخوف ساواک، و فساد مالی گسترده در دربار و دولت، خشم و نارضایتی لایه‌های مختلف اجتماعی از روشنفکران و بازاریان گرفته تا کارگران و روحانیون را دامن زده بود. در چنین شرایطی، پیروزی جیمی کارتر در نوامبر ۱۹۷۶ (آبان ۱۳۵۵) به مثابه زلزله‌ای در معادلات دیرین بود. کارتر که در دوران پسا-ویتنام به دنبال احیای «وجدان اخلاقی» آمریکا بود، با شعار دفاع از حقوق بشر، سیاست «رئالیسم» محافظه‌کارانۀ نیکسون و کیسینجر را به چالش کشید. او در سخنرانی معروف خود در دانشگاه نوتردام اعلام کرد: «ما باید در پی ایجاد جهانی باشیم که در آن، مسائل اساسی مانند آزادی، عدالت و حرمت انسان، نگرانی همگانی باشد... سیاست خارجی ما باید بازتاب این اعتقاد باشد» (ونز، ۱۳۷۱، ص ۸۹). این تغییر گفتمان، برای شاه که سال‌ها در پناه حمایت بی‌قید و شرط آمریکا حکومت

کرده بود، یک شوک استراتژیک محسوب می‌شد. او نگران بود که دموکرات‌ها، همانند دوران کندی، بار دیگر او را تحت فشار اصلاحات ساختاری قرار دهند. این نگرانی در یادداشت‌های اسدالله علم نیز منعکس شده است: «اعلیحضرت عمیقاً نگران تغییر موضع آمریکا هستند. این حقوق بشر می‌تواند دستاویزی برای فشار بر ما شود» (علم، ۱۳۷۱، ج۶، ص ۲۳۴).

۲. واکنش رژیم شاه: اصلاحات نمایشی و فضای باز کنترل‌شده

رژیم شاه در برابر این فشار جدید، استراتژی دوگانه‌ای در پیش گرفت: ظاهرسازی برای راضی‌کردن واشنگتن، و حفظ هسته اقتدارگرایی. این استراتژی منجر به مجموعه‌ای از اقدامات اصلاحی شد که ماهیتی نمایشی و ناهمزمان با خواست جامعه داشت:

- آزادی مشروط زندانیان سیاسی: رژیم در بهار ۱۳۵۶ موجی از آزادی زندانیان سیاسی را آغاز کرد. اگرچه این اقدام محدود بود، اما پیامی نمادین داشت: فشار خارجی مؤثر است. این امر به خانواده‌های زندانیان و شبکه‌های مخالف امید تازه‌ای بخشید.

- اصلاحات صوری در نظام قضایی: مهم‌ترین آن، «اصلاح آیین دادرسی در دادگاه‌های نظامی» بود. بر این اساس، متهمان غیرنظامی حق داشتن وکیل مدافع غیرنظامی را یافتند و محاکمات می‌بایست علنی برگزار شود (استمپل، ۱۳۷۷، ص ۱۷۸). این اصلاحات هرگز به معنای پایان کار دادگاه‌های نظامی یا تعدیل قدرت ساواک نبود، اما نشان می‌داد رژیم در موضع دفاعی قرار گرفته است.

- پذیرش نهادهای بین‌المللی: رژیم مجبور شد اجازه دهد نمایندگانی مانند «ویلیام باتلر» از کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان و نیز خبرنگاران خارجی برای بررسی وضعیت زندان‌ها به ایران بیایند. این خود پذیرش ضعف در برابر نگاه بین‌المللی بود.

- تسامح نسبی با مطبوعات: فضای محدودی برای انتقادات ملایم در برخی مطبوعات گشوده شد. شاه در مصاحبه‌ها سعی می‌کرد تناقض را مدیریت کند: «ما حامی حقوق بشر هستیم، اما امنیت ملی و مبارزه با کمونیسم اولویت دارد» (سندی از ملاقات با ونس، مندرج در ونس، ۱۳۷۱، ص ۱۴۵).

این مجموعه اقدامات، چیزی جز «نوسازی آمرانه» رژیم نبود. فضایی نیمه‌باز ایجاد شد که نه رژیم قادر به کنترل کامل آن بود و نه مردم آن را کافی می‌دانستند. این فضا نه یک سوپاپ اطمینان، که یک دریچه انفجار شد.

۳. پیامدهای انفجاری: فعال‌شدن میدان سیاست و بسیج نیروهای رادیکال

فضای نیمه‌باز ایجادشده، همچون اکسیژنی بر آتش زیر خاکستر نارضایتی عمل کرد و نیروهای مخالف را از حاشیه به متن آورد:

- شجاعت مدنی و نامه‌های سرگشاده: روشنفکران و شخصیت‌های مستقل جرات یافتند علناً به نظام حمله کنند. نامه سرگشاده ۵۳ نویسنده و شاعر در خرداد ۱۳۵۶ به شاه، و نامه معروف سید محمود طالقانی، مهندس بازرگان و سید احمد صدر حاج سیدجوادی به شاه در انتقاد از استبداد، نمونه‌های اعلای این شجاعت جدید بود. این نامه‌ها در سطح وسیعی تکثیر و توزیع شد.

- احیای نهادهای مدنی و صنفی: کانون نویسندگان ایران که سال‌ها خاموش بود، ده شب شعر تاریخی خود را در انجمن فرهنگی ایران و آلمان برگزار کرد که به تریبونی برای اعتراض بدل شد. انجمن‌های صنفی وکلای دادگستری و معلمان نیز فعال‌تر شدند.

- میدان‌یابی بی‌سابقهٔ نیروهای مذهبی: مهم‌ترین پیامد، فراهم آمدن فرصت طلایی برای شبکه گسترده مساجد، هیئت‌های مذهبی و روحانیون بود. آنان که دارای پایگاه اجتماعی عمیق و سازمان غیررسمی قوی بودند، از این فضای تنفّس استفاده کرده و به بسیج توده‌ها پرداختند. مراسم چهلم شهدای قم در تبریز (۲۹ بهمن ۱۳۵۶) که به یک قیام شهری خونین تبدیل شد، ثمرهٔ همین بسیج بود. امام خمینی از تبعیدگاه نجف و سپس پاریس، این فضا را به دقت مدیریت و هدایت می‌کرد.

- افشای دوگانگی رژیم: مردم می‌دیدند که رژیم از یک سو با منتقدان مصاحبه می‌کند و زندانی آزاد می‌کند، و از سوی دیگر در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله به روی مردم آتش گشود. این دوگانگی، خشم و بی‌اعتمادی را مضاعف می‌کرد.

۴. پارادوکس مرکزی: تضاد شعار حقوق بشر با حمایت استراتژیک و زوال مشروعیت

در حالی که فشار حقوق بشری، رژیم را وادار به عقب‌نشینی‌های ظاهری می‌کرد، هسته روابط استراتژیک دو کشور دست‌نخورده باقی ماند. این پارادوکس در موارد زیر آشکار شد:

- تداوم بی‌وقفه فروش تسلیحات: حتی در بحرانی‌ترین ماه‌های ۱۳۵۷، تحویل تسلیحات از جمله محموله‌های گاز اشک‌آور و تجهیزات ضد شورش ادامه یافت. کارتر شخصاً در ۱۹ مهر ۱۳۵۷ ایران را «جزیره ثبات» خواند.

- حمایت سیاسی قاطع: برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، در نوامبر ۱۹۷۷ (آبان ۱۳۵۶) به شاه پیام داد: «شما از حمایت کامل ما برخوردارید... ما هر تصمیمی که برای کنترل وضعیت بگیرید - حتی اگر به معنای استفاده از مشت آهنین باشد - تأیید خواهیم کرد» (برژینسکی، ۱۳۷۸، ص ۳۲۱). این پیام دقیقاً همزمان با تشدید اعتراضات داخلی فرستاده شد.

- عدم تحدید مشروعیت رژیم: آمریکا هرگز گزینه جایگزینی برای شاه را به طور جدی دنبال نکرد و تا آخرین روزها به بقای او امید بسته بود.

این تناقض فاحش، تأثیری ویرانگر بر ادراک عمومی ایرانیان گذاشت. از دید مردم، گفتمان حقوق بشر کارتر یک «فریب بزرگ» و ابزاری برای لوث کردن ماهیت واقعی حمایت آمریکا از یک دیکتاتور وابسته بود. این درک، آب به آسیاب گفتمان انقلابی «استکبارستیزی» و «مرگ بر آمریکا» ریخت. دیگر آمریکا نه یک ناجی حقوق بشری، که «شیطان بزرگ» و پشتیبان اصلی ظلم و ستم معرفی می‌شد. این تغییر نگاه، ضربه نهایی به مشروعیت رژیم وابسته به آمریکا بود.

۵. فلج تصمیم‌گیری و تسریع فروپاشی: میراث شوم یک سیاست دوگانه

فشار حقوق بشری و تضادهای ناشی از آن، شاه را در دامی روانی-سیاسی اسیر کرد که به فلج اراده او انجامید. او که همواره تصمیم‌گیرنده مطلق و مطمئن از پشتیبانی متحد اصلی بود، اکنون در بلاتکلیفی مرگباری گرفتار شده بود. آیا در صورت سرکوب شدید (که ژنرال‌هایش و برژینسکی تشویقش می‌کردند)، حمایت کارتر را از دست می‌داد؟ آیا اگر تساهل می‌کرد، کنترل امور را به کلی از کف می‌داد؟ این تردید در همه تصمیمات بحرانی سال ۱۳۵۷ مشهود بود: نوسان بین دولت نظامی و غیرنظامی، تأخیر در برخورد قاطع با تظاهرات، و نهایتاً امید بستن به دولت آشتی ملی بختیار. اسدالله علم در یادداشت‌هایش از «سردرگمی عمیق» و «ترس از واکنش واشنگتن» در شاه گزارش می‌دهد (علم، ۱۳۷۱، ج۶، ص ۴۵۶). این بلاتکلیفی و تزلزل، به مخالفان این پیام را می‌داد که شاه ضعیف شده و زمان ضربه نهایی فرا رسیده است. بنابراین، سیاست حقوق بشر کارتر، در نهایت، با تزریق تردید به مرکز تصمیم‌گیری رژیم و تشدید بحران مشروعیت آن، نقش یک «شتاب‌دهنده» (Accelerant) را در روند فروپاشی ایفا کرد، نه یک تعدیل‌کننده.

نتیجه‌گیری

شعار حقوق بشر جیمی کارتر، به عنوان یک عامل خارجی مؤثر، در تعامل با بحران‌های درونی رژیم پهلوی، نقش پیچیده و اغلب معکوسی در تحولات ایران ایفا کرد. این سیاست رژیم شاه را در تنگنای اصلاحات نمایشی قرار داد که نتیجه آن، ایجاد فضای نیمه‌بازی بود که به نیروهای مخالف فرصت سازماندهی و بسیج داد. از سوی دیگر، تداوم حمایت همه‌جانبه نظامی و سیاسی آمریکا از همان رژیم سرکوبگر، تناقض ذاتی گفتمان حقوق بشری واشنگتن را عریان ساخت و به بی‌اعتمادی عمیق ایرانیان نسبت به نیات آمریکا دامن زد. مهم‌تر از همه، این سیاست دوگانه، شاه را دچار سردرگمی و تردید در اراده حکمرانی کرد و کارایی مکانیسم‌های سنتی کنترل بحران را کاهش داد. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که شعار حقوق بشر کارتر، در بافت خاص سیاسی-اجتماعی ایران اواخر دهه ۱۳۵۰، نه تنها نتوانست به اصلاح رژیم بینجامد، بلکه با تشدید بحران مشروعیت و تسریع در بسیج نیروهای معترض، به عاملی مهم در تسهیل و تسریع روند انقلاب اسلامی تبدیل شد.

پیشنهادات

۱. پژوهش تطبیقی: انجام مطالعه‌ای تطبیقی میان تأثیر سیاست حقوق بشر کارتر بر ایران و دیگر متحدان استبدادی آمریکا در همان دوره (مانند نیکاراگوئای ساموزا، فیلیپین مارکوس، کره جنوبی پارک چونگ هی) برای شناسایی الگوهای مشترک و عوامل اختصاصی.

۲. تحلیل گفتمان مطبوعات: پژوهش عمیق در آرشیو مطبوعات داخلی و خارجی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۵ برای تحلیل چگونگی بازنمایی و تفسیر شعار حقوق بشر کارتر در گفتمان‌های مختلف سیاسی ایران (سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان، مذهبیون، چپ‌گرایان).

۳. بررسی نقش نهادهای مدنی بین‌المللی: کاوش در اسناد سازمان‌هایی مانند عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر و فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر برای بررسی میزان تأثیرگذاری گزارش‌ها و کمپین‌های آن‌ها بر شکل‌گیری و اجرای سیاست کارتر در قبال ایران.

۴. مطالعه نقش کارگزاران داخلی: تحقیق در مورد نقش و انگیزه‌های بازیگران داخلی حامی گفتمان حقوق بشر در آن دوره (مانند برخی وکلای دادگستری، اعضای «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر») و تعامل آنان با نهادهای خارجی.

۵. بررسی فرضیه‌های متقابل: واکاوی این فرضیه که در صورت عدم فشار حقوق بشری کارتر و تداوم حمایت بی‌قید و شرط آمریکا، آیا رژیم شاه می‌توانست با اتکا به سرکوب کامل (مانند الگوی شیلی پینوشه) از موج انقلاب عبور کند؟ این بررسی مستلزم تحلیل مقایسه‌ای ظرفیت‌های سرکوب رژیم و سطح بسیج جامعه در آن مقطع است.

منابع

آبادیان، ح. (۱۳۹۴). درس‌هایی از تاریخ معاصر ایران. تهران: نشر علمی.

برژینسکی، ز. (۱۳۷۸). چهار سال در کاخ سفید. (م. عاصمی، مترجم). تهران: اطلاعات.

بیل، ج. (۱۳۷۱). شیر و عقاب. (ف. قندهاری، مترجم). تهران: نشر و پژوهش فروزان روز.

سولیوان، و. (۱۳۶۲). مأموریت در ایران. (م. طلوعی، مترجم). تهران: هفته.

استمپل، ج. د. (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران. (م. شجاعی، مترجم). تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

علم، ا. (۱۳۷۱). یادداشت‌های علم (ج. ۵ و ۶). تهران: کتابسرا.

گازیوروسکی، م. (۱۳۷۸). سیاست خارجی آمریکا و شاه. (ف. جواهری کلام، مترجم). تهران: رسا.

ونز، س. (۱۳۷۱). انتخاب دشوار. (م. ا. حمیدی، مترجم). تهران: اطلاعات.

Analysis of the Role of Carter's Human Rights Slogan in Exacerbating the Internal Crisis and Accelerating the Fall of the Pahlavi Regime

Fatemeh Mirzaei

Master of History of the Islamic Revolution

Abstract

This article analyzes the paradoxical and complex role of Jimmy Carter's human rights slogan, as President of the United States, in exacerbating the internal crisis and accelerating the collapse of the regime of Mohammad Reza Shah Pahlavi between ۱۹۷۶and ۱۹۷۸. By placing human rights at the center of his foreign policy discourse, Carter placed the Shah's regime, which was a strategic yet authoritarian ally of the United States, in a difficult position. Washington's pressures forced the Shah to implement symbolic reforms and create a controlled and limited political opening, which had unintended and explosive consequences. This semi-open space acted like oxygen on the accumulated anger of society, providing historical opportunities for opposition forces, particularly religious and intellectual networks, to organize, mobilize, and assert themselves. Simultaneously, the continued unconditional military, economic, and political support of the United States for the authoritarian core of the regime laid bare the inherent contradiction of this policy and the "hypocrisy" of the West. This duality deepened the legitimacy crisis of the dependent regime and strengthened the radical discourse of "anti-imperialism." Most importantly, these conditions plunged the Shah into doubt and decision-making paralysis, reducing the effectiveness of traditional crisis-control mechanisms. Therefore, the article argues that Carter's human rights slogan, within the specific political-social context of Iran, not only failed to reform the regime but, by activating the political arena, exposing American contradictions, and injecting vacillation into the government, became a key factor in intensifying the crisis and accelerating the process of the Islamic Revolution.

Keywords: Islamic Revolution, Human Rights, United States, Pahlavi Regime